دلایلِ نقضِ حریمِ خصوصیِ افراد

سوسن شریعتی

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

شماره مقاله : ۱۰۱۷

تعداد صفحه : ۸

آخرین بررسی : ۸۷/۰۶

تاریخ تحریر : ۱۳۸۶

www.shandel.org

موضوع : گفتگوی پروین بختیارنژاد با سوسن شریعتی

دلایلِ نقضِ حریمِ خصوصیِ افراد / حریم‌ها می‌شکنند

هفته‌ای نیست که صفحاتِ حوادثِ روزنامه و سایرِ نشریات از رفتارهای دزدکی و غیرِاخلاقیِ عده‌ای خبر ندهند. پسری که دوستِ دخترش را با دروغ فریب می‌دهد. صاحبخانه‌ای که با اجاره خانه‌اش، با قرار دادنِ دوربین، به شکلِ پنهانی از آنها فیلمبرداری می‌کند. پزشکی که با بیهوش کردنِ بیماران‌اش به آزارِ آنها می‌پردازد و نیز با گرفتنِ فیلم آنها را مجبور به کارهای غیرِاخلاقی می‌کند و سی دیِ ۵ دقیقه‌ایِ هنرپیشه‌ای که مخفیانه فیلمبرداری می‌شود و به فروشِ میلیونی می‌رسد. همهٔ این موارد و چراییِ آن، موضوعِ گفت‌وگویی است با سوسن شریعتی استادِ دانشگاه. در این گفت‌وگو او با رویکردی انتقادی ـ اجتماعی از "جامعهٔ هیز" سخن می‌گوید. اولین پرسش این است :

س : جامعهٔ هیز یعنی چه؟

ج : قبل از ورود به تعریفِ جامعهٔ هیز، ذکرِ این نکته ضروری است که این تعبیر از حوزهٔ روانشناسی وام گرفته شده است. فروید در مطالعهٔ رفتارِ جنسی از دو پدیدهٔ "تماشاگرِ جنسی" (voyeurisme) و نیز عورت‌نمایی (exhibitionisme) به عنوانِ دو نوع بیماری در کنارِ بیماری‌هایی چون سادیسم و مازوخیسم نام می‌برد. تماشاگریِ جنسی در واقع مبتنی است بر میل و گرایش به نگریستن و مشاهده کردنِ خلوت یا عریانیِ کسی یا گروهی از اشخاص در وضعیتی نامتعارف به قصدِ لذت بردن یا تحریک شدن. بر خلافِ عورت‌نمایی که میل به عرضه کردنِ خود است به قصدِ صیدِ لحظه‌ای که نگاهِ دیگری بر تو می‌افتد. در حقیقت، تماشاگرِ جنسی از طریقِ قراردادنِ خود در موقعیتی پنهان ـ طوری که دیده نشود ـ در جست‌وجوی دیدنِ چیزی است که دیده نمی‌شود. او به دنبالِ دیدنِ امرِ قابلِ رویت نیست، دیدنِ امرِ غیرِقابلِ رویت موضوعِ اصلیِ نگاهِ او است و همین دیدن و دیده نشدن، اسبابِ لذت را برای بیمار فراهم می‌کند. در حقیقت، نَفْسِ نگاه کردن و آن هم پنهانی، شرطِ اصلیِ لذت است و موضوعی که به آن نگاه می‌شود فقط شرطِ لازم است، بهانه است. (نگاه کردن از سوراخِ کلید، از لا به لای جِرزِ در، از پشتِ پرده، استفاده از دوربین از پنجرهٔ خانهٔ روبه‌رو و...)

لاکان، روانشناسِ فرانسوی، تماشاگریِ جنسی را نوعی سوبژکتیویتهٔ منحرف می‌داند. به تعبیرِ او، موضوعِ اصلیِ این رفتارِ بیمارگونهٔ جنسی، "نگاه" است. نگاه همچون سوژه. هم آنچه به آن نگریسته می‌شود (غافلگیر کردنِ آن دیگری) و هم آن کس که به گونه‌ای پنهان نگاه می‌کند و البته مهم‌تر از همه میل به غافلگیر شدن. این مِیل و درعینِ حال این اضطراب که در زمانی که مشغولِ نگریستن هستی، دیگری تو را در این موقعیت غافلگیر کند. تماشاگرِ جنسی همواره در پیِ نگاهی است که بتواند خود را در آن شناسایی کند، خود را از خلالِ دیگری کشف کند. نوعی نارسیسیسم و خودشیفتگی. تعبیرِ هیز، در حقیقت معادلِ دَمِ‌دستیِ همان اصطلاحِ فنی‌ترِ "تماشاگریِ جنسی" است.

تا قبل از سال‌های نَوَد، این تعبیر عمدتاً به حوزهٔ روانشناسی تعلق داشت، اما از سال‌های نَوَد به بعد، به خصوص ۱۹۹۵، این اصطلاح برای مطالعهٔ نوعی رفتارِ اجتماعی نیز بکار برده می‌شد : چشم‌چرانیِ اجتماعی (**voyeurisme social**). جامعه‌شناسان با استفاده از این تعبیر به یک نوع انحرافِ تعمیم یافته در میدانِ اجتماعی نظر داشتند. کشش و کنجکاویِ عمومی برای دیدن و کشف کردنِ خلوتِ دیگری، دانستنِ اینکه در پنهان چه اتفاقی می‌افتد. این موضوع به عنوانِ یک پدیدهٔ اجتماعی به دنبالِ یک برنامهٔ تلویزیونی در اواخرِ سالِ ۱۹۹۹در هلند پیش آمد به نام **"Big brother"** (برادرِ بزرگ). موضوعِ این برنامهٔ تلویزیونی، گزینشِ عده‌ای دختر و پسر به تعدادِ مساوی بود که باید به مدتِ مثلاً بیست روز در یک آپارتمان زندگی کنند، بی آنکه طیِ این مدت اجازهٔ خروج از آپارتمان را داشته باشند. در همهٔ اتاق‌ها ـ از دستشویی گرفته تا اتاقِ خواب ـ دوربین‌هایی کار گذاشته شده بود تا رفتارِ این آپارتمان‌نشین‌ها در خَلوت و جَلوت قابلِ رویت برای تماشاچیانِ تلویزیونی باشد : عشق‌هایی که به وجود می‌آمد، دشمنی‌هایی که سَر می‌زد، از مُغازله گرفته تا صف‌کشی‌های متعدد، فَحاشی‌ها و دوستی‌ها و... طبیعتاً آنها می‌دانستند که دیده می‌شوند اما قرار نبود این دانستن مانعِ زیستِ عادیِ آنان شود. پِرَنسیپِ ماجرا در آن بود که همهٔ رفتارهایی که قاعدتاً مربوط به حریمِ خصوصی است قرار بود در محضرِ میلیون‌ها تماشاچی اتفاق افتد. در پایانِ این مدت، بینندگان بهترین زوج را انتخاب می‌کردند و جایزه‌ای داده می‌شد.

س : چرا اسمِ آن برنامه را Big brother گذاشتند ؟

ج : گمان کنم برگرفته از رُمانِ ۱۹۸۴ اثرِ جرج اورول بود. رُمانی در نقدِ جوامعِ توتالیتر. برادرِ بزرگ تعبیری بود که در موردِ حزبِ کمونیستِ شوروی بکار برده می‌شد و کنایه از آن نگاهِ ناظرِ "بر فراز نشسته"ای است که تو را در همهٔ وجوهِ زندگی تحتِ کنترل دارد و می‌بیند. در واقع دوربین نقشِ برادرِ بزرگ را بازی می‌کند. با این برنامه، اولین بار بود که خلوتِ زندگی تبدیل به سوژهٔ اصلیِ نمایش های تلویزیونی می‌شد. موفقیتِ این برنامه و استقبالِ مردم چنان بود که ۲۷ کشور ایدهٔ این برنامه را خریدند و مشابهِ آن را در تلویزیون های ملیِ خود ساختند. (ایتالیا، اسپانیا، آلمان و...) و نامی که برای خود گذاشتند تِله رئالیته بود. تِله رئالیته، واقعیت های زندگی که تبدیل به سوژهٔ تلویزیونی می‌شوند. در فرانسه، برنامه‌ای با همین موضوع به نامِ لافت اِستُوری در سالِ ۲۰۰۰ برگزار شد و حدودِ ۳۸ هزار نفر کاندیدای شرکت در آن بودند با شش میلیون تماشاچی.

این استقبالِ عمومی از امکانِ تماشای دسته جمعیِ آنچه که قرار است به خلوتِ زندگی مربوط باشد و تبدیلِ آن به سوژهٔ عمومی، به بحث هایی در حوزهٔ روانشناسیِ اجتماعی، جامعه شناسی و... منجر شد. تعبیرِ "صنعتِ امرِ حریمِ خصوصی" به همین پدیده اطلاق می‌شد، **(industrie de l,intimit)** و این پرسش که چرا و چگونه زندگیِ خصوصی تبدیل به کالا می شود و تابعِ همان قانونِ عرضه و تقاضا و خود یک چرخهٔ اقتصادی و پول سازِ وسیع را به دنبال می‌آوَرَد و همهٔ اینها فقط به این قصد که، منِ شهروندِ تماشاگر ببینم که دیگری در خلوتِ خود چه می‌کند و چه ابتکاری نشان می‌دهد.

وسایلِ مدرنِ ارتباط جمعی هم، از وِب کَم هایی که بر رایانه های خانگی نصب می‌شود تا توسطِ اینترنت، زندگیِ شخصیِ من در معرضِ دیدِ بینندگانِ مَجازی قرار گیرد، گرفته (حدوداً ۲۵۰ هزار در سالِ ۲۰۰۰) تا مجلاتِ زرد مثلاً با ۱۸ میلیون خواننده در ۲۰۰۵ یا وبلاگ های شخصی که طیِ آن خود را با دیگری در میان می‌گذاری و... همگی نشان از این میل و کششِ تعمیم یافته به دیدن و دیده شدن دارد. همان عمومیت یافتنِ "نگاهِ منحرف" در میدانِ اجتماعی که تعبیرِ میشل بوزون جامعه شناسِ فرانسوی است.

در حقیقت جوامعِ مدرن به یُمنِ تکنولوژی یا امکانِ ضبطِ تصویر و امکانِ ضبطِ لحظاتِ شخصی‌تر، حریمِ خصوصی را تبدیل به سوژهٔ اصلیِ اجتماعی می‌کند و بخشی از آحادِ جامعه را بدل به تماشاگرِ جنسی، هیز یا چشم‌چران می‌سازد. بسیاری از متفکرانِ فرانسوی پس از این قضیهٔ تله‌رئالیته، این موضوع را موردِ مطالعه قرار دادند، از جمله دِریدا.

س : قبل از دریدا چه کسانی به این موضوع پرداختند؟

ج : میشل بوزون جامعه‌شناسِ فرانسوی در کتابی به نامِ "نگاهِ منحرف"، یا مافوزولی در کتابِ "زمانهٔ قبیله‌ها"، یا لوسین ایزرائل، روانکاو و... بوزون این میلِ عمومی به نگاه انداختن به پسِ پردهٔ زندگی‌های خصوصی را در جامعهٔ غربی در چند دلیل خلاصه می‌بیند. مثلاً میل به شفافیت و منتفی دانستنِ هرگونه ممنوع، که آن را یک وسوسهٔ مدرن می‌داند، موضوعی که منجر به از میان رفتنِ زندگیِ خصوصی است یا غیبتِ تخیل که تو را وا می‌دارد با نظر انداختن به حریمِ دیگری، ایده‌های جدید بگیری. یا از میان رفتنِ یک هنجارِ مطلق در رفتارِ جنسی و درهم ریختنِ خیر و شر در این رابطه. از همین رو چشم‌چرانی بدل به شکلِ جدیدِ زیست‌جمعی می‌شود. زندگیِ خصوصی می‌شود مسالهٔ عمومی. چرا که حوزهٔ خصوصی دیگر از قوانین و قواعدِ پیشین همچون مذهب و سنت و اخلاق و قانون و... تبعیت نمی‌کند، کُدهای اجتماعی تَرَک خورده است و از آن تحتِ عنوانِ بَرهم خوردنِ تعادلِ اجتماعی سخن می‌گوید.

مافوزولی که جامعه‌شناسِ تخیل است در کتابی به نامِ "زمانهٔ قبیله‌ها" نیز از مرگِ تخیل در جوامعِ غربی صحبت می‌کند. می‌گوید در قرونِ وسطی حریمِ خصوصی و حریمِ عمومی تفکیک شده نبود. در قرنِ هفدهم با دکارت و در قرنِ هجدهم با روسو، فلسفهٔ فردِ خود بسندهٔ مستقل شکل می‌گیرد : "من فکر می‌کنم، پس هستم در درونِ دژِ محکمِ خود". او می‌گوید امروز برگشته‌ایم به همان موقعیتِ قرونِ وسطایی که در آن مرزهای فردیت و اجتماع از میان رفته، خود در دیگری گم شده است. من، دیگر نه توسطِ خود که توسطِ دیگری فکر می‌شوم. به عبارتی "من را فکر می‌کنند".

لوسین ایزرائل روانشناسِ معروفِ غربی نیز، علتِ پیدایشِ این انحرافِ عمومی در "نگاه" را در این می‌داند که نگاه در زمانِ ضروری و به وقتِ مُقتَضی

با یک سِری "ممنوع های ضروری" برخورد نداشته است. دلیلِ جذابیتِ نشریاتِ زرد هم همین است، زیرا ما این امکان را پیدا می‌کنیم که دیگران را در وضعیت های ممنوع ببینیم. رویتِ امرِ غیرِ قابلِ رویت به طورِ معمولی، مشاهدهٔ واکنشِ دیگری در خلوت، جایی که گمان می‌کند چشمی بر او نمی‌افتد. در ادبیات هم به این موضوع پرداخته شده است، سارتر و دیگران. فراهم کردنِ موقعیت هایی که بتوان از خلالِ آن واکنشِ دیگری را تست کرد. در حقیقت هیزی و چشم چرانیِ اجتماعی نوعی تستِ آن منِ پنهان است، دیدنِ آن واکنشی که به شکلِ علنی نمی‌توان دریافت.

س : حال می‌توانیم به جامعهٔ خود برگردیم، جامعهٔ ما از این نظر چه وضعیتی دارد؟

ج : میل به دانستنِ آنچه دیگری در پنهانِ خود مرتکب می‌شود، همان چیزی است که دوست نداریم به آن اعتراف کنیم. اخبار و شواهد همه نشان از این دارد که این کشش و جذابیت به جانِ ما هم افتاده است و همان تکنولوژیِ مدرن به کمکِ ارضای این میلِ جدید آمده است. بسیاری از دلایلی که برشمرده شد، اینجا هم کاربرد دارد : در هم ریختنِ کدهای اجتماعی، کمرنگ‌تر شدنِ نقش و کاربردِ قوانین و قواعدِ پیشین، مثلاً سنت و تعریفِ ما از اخلاق و... و نیز تغییرِ موقعیتِ فرد و نسبت‌اش با اجتماع، مواجههٔ مغشوش با همان "ممنوع های ضروری" که بدان اشاره شد.

بی‌شک مهم‌ترین مساله در جامعهٔ ما همین در هم ریخته شدنِ نسبتِ حریمِ خصوصی و حریمِ عمومی است یا بهتر است بگوییم تفاوتِ فاحش و غریبِ رفتارِ خصوصیِ ما و رفتارِ بیرونیِ‌مان، تفاوتی که محصولِ تضاد و تناقضی است که میانِ ذهنیتِ در حالِ تغییرِ جامعه و هنجارهای مشروعِ تعریف شدهٔ موجود است. آنچه مُجاز است با آنچه در واقعیت هستیم ـ اگرچه در پنهان ـ در بسیاری اوقات همخوانی ندارد و ما برای شناختِ اینکه در واقعیت چگونه هستیم راهی به جز سَرَک کشیدن به خلوتِ خود و دیگری نداریم. تفاوتِ میانِ امرِ مُجاز و امرِ ممکن بسیار است. خیلی چیزها مُجاز نیست اما در جامعهٔ ما ممکن شده است. آنچه دیده می‌شود واقعیتِ ما نیست، حتی اگر در حدِ نگاه کردن به فیلم های خانوادگیِ فلان هنرپیشه یا بَهمان ورزشکار باشد. گویاترین نمونه، همین ماجرای پخشِ سی دیِ پنج دقیقه‌ایِ لحظاتِ خصوصی یکی از هنرپیشه های جوان بود. آمار می‌گوید این سی دی، چهار میلیارد تومان فروش داشته است و این رقمی است بی‌سابقه در تاریخِ سینمای ایران. (فیلمِ آتش بس به عنوانِ پُرفروش‌ترین فیلمِ ایرانی گمان کنم دو

میلیارد تومان فروش داشت.) این رقمِ رسمیِ نیروی انتظامی است، بگذریم از همهٔ کسانی که این فیلم را مجانی دیده‌اند. با یک حساب و کتابِ سردستی، می‌شود چند تا تماشاچی؟ چند تا تماشاگرِ جنسی؟

اینجا است که برمی‌گردیم به بحثِ لاکان و این تذکر که خودِ "نگاه" سوژهٔ اصلی است و نه آن هنرپیشه. نگاهی که به یُمنِ تکنولوژی می‌شود یک اتفاقِ اجتماعی با هزاران اکتور. این همان تله رئالیته و لافت استوری و بیگ برادر است، با قرائتِ بومی : کنجکاوی برای دیدنِ رفتاری که دیگری در پنهان انجام می‌دهد و ما در پنهان به آن نگاه می‌کنیم و از دیدنش به گونه‌ای پنهان یا لذت می‌بریم، یا ایده می‌گیریم یا... فرقی نمی‌کند، حتی وقتی که تقبیح می‌کنیم. در صفحهٔ حوادثِ روزنامه ها هم پُر است : دکتری که در مطباش دوربین می‌گذارد، وبلاگ هایی که از حالاتِ روحی و روانیِ نویسندگانِ شان خبر می‌دهند. تکنولوژیِ جدید نیز کمک می‌کند که من، اندرونیِ خود را تبدیل به سوژهٔ عمومی کنم و به تعبیرِ جامعه شناسان "بدنِ انسان تبدیل به بدنهٔ اجتماعی می‌شود".سخنِ لوسین ایزرائل هم باز همین جاست که مصداق پیدا می‌کند : مواجههٔ نامعلوم و مغشوش با ممنوعِ ضروری.

س : منظورتان این است که واقعیت ها در جامعهٔ ما سرکوب می‌شوند و از جای دیگر سَر باز می‌کنند؟

ج : منظورم این است که اگر در جامعهٔ غربی، میل به شفافیت و از میان رفتنِ ممنوع، مرزِ میانِ حریمِ خصوصی و عمومی را از میان برده است و همین امر باعث می‌شود که حریمِ خصوصی تبدیل به سوژهٔ تلویزیون شود، در جامعهٔ ما برعکس، میلِ به پنهان کردن، عاملِ شکل گیریِ این هیزیِ تعمیم یافته است. میل به پنهان کردنی که ناشی از تضادِ فاحشِ میانِ خصوص و عمومِ ما است. ترس از شفافیت است که کنجکاوی برای دانستن را ترغیب می‌کند. میل به دانستنِ آن چیزی که دوست نداریم به آن اعتراف کنیم و دارد پنهانی اینجا و آنجا اتفاق می‌افتد : سَر باز زدن از اعتراف. مجبوریم پنهان عمل کنیم و کنجکاوی برای بَرمَلا شدن را افزایش می‌دهیم. نمی‌خواهیم صدایش را درآوریم و متاسفانه صدایش درآمده است. به دلیلِ تناقضِ غریبی که میانِ ذهنیتِ بی‌سامانِ امروزِ مان وجود دارد با آن عینیتی که پا به پای ما پیش نمی‌رود بلکه دست در دستِ یک سری کلیشه هایی است که از سرِ ترس یا جهل می‌خواهد به یک دیروزِ از دست رفته وفادار بماند، به نامِ سنت، به نامِ عرف و... سامانه‌های سنتی از دست رفته است و از اعترافِ به آن سَر باز زده

می‌شود. سایهٔ بسیاری از تابوهای جامعهٔ سنتی بر سَرِ ماست بی‌آنکه آن اقتدارِ لازم و اولیه را داشته باشند. فقط مانع از آن می‌شوند که بتوانیم با صراحت و صدای بلند از این گذر و عبور صحبت کنیم. همهٔ آن ممنوعیت‌هایی که کاربردِ اخلاقی داشته‌اند، در غیبتِ نفوذِ اولیه، زمینه‌سازِ رفتارِ ضدِاخلاقی می‌شوند. همان جامعه‌ای که به نامِ اخلاق جلو می‌آید ـ عرفی باشد یا شرعی ـ اما نمی‌خواهد از شرایطِ زیستِ اخلاقی سخن بگوید. بحرانِ اساسی اینجا است. در غرب هم شاید در توضیحِ این چشم‌چرانیِ اجتماعی، از درهم‌ریختگیِ هنجارهای اخلاقی سخن بگویند اما غربی تعریفش را از اخلاق، ممنوع، تابو و... تغییر داده و در نتیجه بی‌رودربایستی از خود و با خود حرف می‌زند. اینجا دیگر می‌توان بحث را از حوزهٔ اجتماعی به حوزهٔ اخلاق کشاند، چه از اخلاقِ اجتماعی صحبت کنیم، چه از اخلاقِ مذهبی. اگر به تعبیرِ سارتر فرهنگ آن آینهٔ عتیقی باشد که مرا به خویش نشان می‌دهد تا بتوانم از خلالِ او خود را تعریف کنم، همین نگاهِ پنهانی که امروز دارد تعمیم پیدا می‌کند شاید بخشی از فرهنگِ امروزیِ ما باشد، بخشی که دستِ ما را برای خودِمان رو می‌کند. اینکه ما امروز کجاییم، موقعیتِ کنونیِ سنت و مذهب و عرفِ اجتماعی و اخلاقِ ما چیست؟ کجا تَوَهم است، کجا شایعه، کجا آرزوها را با واقعیت یکی گرفتن؟

همهٔ این حرف‌ها بدیهی است و زدنش تخصص نمی‌خواهد. مشاهده کنی روشن می‌شود. توصیه‌های اخلاقی فقط وقتی می‌توانند اثرگذار باشند که شرایطِ زیستِ اخلاقی فراهم شود و این شرایط فراهم نمی‌شود مگر اینکه ما همان آینهٔ عتیق را به جای اینکه بشکنیم، رو به روی خود بگیریم و خود را به رو آوریم. باید ممنوع‌ها را جورِ دیگری تعریف کرد و دربارهٔ آن صحبت کرد تا این فاصله‌های نجومی میانِ خَلوت و جَلوت، میانِ واقعیت و ذهنیت‌های متغیر کمتر شود و احتمالاً کنجکاوی برای "آنچه در خلوت می‌شود" کمتر شود. ممنوع‌ها ضروری‌اند اما باید دوباره تعریف شوند.

۱۰ بهمن ۸۶